

ما از عدالت سهمی داریم
سازمان حقوق بشر ایران

سال ششم شماره ۱۴۰

۱۱ بهمن ۱۳۹۹ / ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱



شکنجه

شکنجه

در این شماره می‌خوانید:

* شکنجه؛ از «فایده‌گرایی قاعده‌نگر» تا قانون اساسی جمهوری اسلامی

* پس از شکنجه نیز داغ آن در تن شکنجه‌شده باقی می‌ماند

* شکنجه و قانون

* شکنجه؛ از اعمال تا اثبات

* شکنجه در ایران؛ قوانین ناکارآمد و نهادهای قانون‌گریز

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سر دبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: جواد عباسی توللی، نیره انصاری، رضا حاجی‌حسینی، علی‌اصغر فریدی

و عسل همتی

صفحه بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است
و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

شکنجه؛ از «فایده‌گرایی قاعده‌نگر» تا قانون اساسی جمهوری اسلامی



نیره انصاری

شکنجه را بیان می‌کند. ممنوعیت شکنجه، یکی از قواعد آمره در حقوق بین‌الملل است. به عنوان یک قاعده‌ی آمره، «منع شکنجه» اعتباری مطلق دارد و تخلف‌ناپذیر شمرده می‌شود. مفاد ماده‌ی ۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز آمده است. بر اساس ماده‌ی ۷ میثاق، «هیچ‌کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا مجازات‌ها یا رفتارهای ظالمانه یا غیرانسانی یا خفت‌بار قرار داد.» جمهوری اسلامی، به این میثاق با «حق شرط تحفظ» پیوسته است و این شرط بر عدم ایفای تعهد نسبت به برخی از مواد و مندرجات میثاق که در مغایرت با مبانی شرعی است استوار می‌باشد. انبوهی از اسناد بین‌المللی یا منطقه‌ای مهم دیگر را هم می‌توان بیان کرد. در میان آنها، «کنوانسیون منع شکنجه» اهمیتی ویژه دارد. اگرچه جمهوری اسلامی، به دلایل مختلف، هنوز به این کنوانسیون نپیوسته است.

از مهم‌ترین مقرره‌ی داخلی در مورد شکنجه، باید از اصل ۳۸ قانون اساسی نام برد. این اصل، «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع را ممنوع دانسته. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» این اصل، بیانگر قاعده‌ی منع شکنجه است. بین قاعده‌ی منع شکنجه از یک سو، و حق شکنجه‌نشدن از سوی

از حیث قضایی، شکنجه سه ضمانت اجرا دارد. نخست: ضمانت اجرای بطلان و بی‌اعتباری است. اقرار یا شهادتی که از طریق شکنجه به دست آید، بی‌اعتبار است و در نتیجه، علیه متهم قابلیت استناد ندارد. دوم، ضمانت اجرای کیفری است. شکنجه، اساساً رفتاری مجرمانه است و باید مورد تعقیب و رسیدگی کیفری قرار گیرد. به موجب اصل ۳۸ قانون اساسی، شکنجه‌گر باید طبق قانون مجازات شود. سومین مورد، ضمانت اجرای مدنی است که زیان‌های مادی و معنوی بزه‌دیده‌ی شکنجه باید به طور منصفانه جبران شود.

یکی از شیوه‌های مفید برای کشف حقیقت در مورد شکنجه، تشکیل هیئت تحقیق است. اگر تشکیل هیئت تحقیق طبق ضوابط صورت گیرد، عدالت را برای شکنجه‌شده دسترس‌پذیرتر می‌سازد. اما پیشتر از همه باید به واسطه‌ی بررسی اسناد بین‌المللی و داخلی، تعریفی از شکنجه به دست دهیم.

تعریف شکنجه با نگاهی به اسناد بین‌المللی و داخلی

اساس منع شکنجه، حمایت از شخص در برابر استبداد دولت است. طبق ماده‌ی ۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، «هیچ‌کس را نمی‌توان شکنجه داد یا در معرض رفتار یا مجازاتی ظالمانه، غیرانسانی یا خفت‌بار قرار داد.» این ماده، قاعده‌ی «منع

دیگر، رابطه‌ای درونی و دوطرفه وجود دارد؛ به نحوی که می‌توان از یکی از آنها، دیگری را استنتاج کرد. بنابراین، اصل ۳۸ قانون اساسی، غیر از قاعده‌ی منع شکنجه، بر «حق شکنجه‌نشدن» هم دلالت دارد. در نتیجه، این حق از اعتباری در سطح قانون اساسی بهره می‌برد و اصولاً مجلس هم نمی‌تواند قانونی مغایر با آن تصویب کند.

در این اصل، دونوع خوانش ممکن به نظر می‌رسد: یکی اینکه این اصل را جدا از دیگر اصول قانون اساسی بخوانیم، و دیگری اینکه آن را در متن قانون اساسی، و در نسبت با دیگر اصول، قرائت کنیم. بر اساس خوانش نخست، از اصل ۳۸ قانون اساسی برمی‌آید که منع شکنجه، قاعده‌ای مطلق است. مطلق بودن این قاعده به این معناست که تحت هیچ شرایطی، حتی به طور محدود، نمی‌توان آن را مجاز شمرد.

به بیان دیگر، هیچ شرایط و اوضاع و احوالی را نمی‌توان تصور کرد که شکنجه در آن روا باشد. در نتیجه، قاعده‌ی منع شکنجه، ممنوعیتی استثنائاً‌پذیر را بیان می‌کند. تفسیر منشأ‌گرایانه قانون اساسی نیز آشکار می‌کند که تدوین‌کنندگان این قانون در مقام بیان ممنوعیت مطلق شکنجه بوده‌اند.

اما اگر اصل ۳۸ ق.ا را در متن قانون اساسی قرائت کنیم، خوانش‌های دیگری هم ممکن است. این خوانش‌های بدیل، مخاطراتی دارند و ممنوعیت مطلق شکنجه را با تردید روبرو می‌سازند. عمده‌ی حقوق‌دانان به امکان این خوانش‌ها اشاره نکرده‌اند، شاید به این دلیل که نخواستند به آنها اعتبار ببخشند.

به نظر می‌رسد مشی لیبرال و نگاه اخلاقی مفسران، موجب شده بر نیروهای خطرناک قانون چشم ببوشند. چشم فروستن بر این نیروهای خطرناک، نه به معنای عدم وجودشان، بل، تنها به معنای ندیدن آنهاست. چه بسا همان خوانشی که حقوق‌دانان بر آن چشم پوشیده‌اند، در واقعیت تجسد یابد و سرنوشت یک ملت را رقم بزند. تنها با شناسایی دقیق خوانش‌های خطرناک، امکان نقد آنها فراهم می‌شود. قانون اساسی ویژگی‌هایی دارد که ممنوعیت مطلق شکنجه را آسیب‌پذیر می‌کند.

اصل ۳۸ قانون اساسی شکنجه را به طور مطلق منع کرده، اما بر اساس اصل ۴ همان قانون «همه‌ی قوانین باید بر اساس موازین اسلامی» باشد. در انتهای اصل ۴، نکته‌ای بسیار بنیادی آمده است: «این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» این به چه معناست؟ به این معناست که هر اصل قانون اساسی را باید در کنار اصل چهارم بخوانیم.

اگرچه به زبان ساده‌تر، اصل ۳۸ قانون اساسی را باید اینگونه بازخوانی کرد: «هرگونه شکنجه... ممنوع است مگر اینکه مصوبه‌ی مجلس مواردی از شکنجه را مجاز بشمرد و به تشخیص شورای نگهبان، آن مصوبه مغایر شرع یا قانون نباشد.» عکس این مورد هم صدق می‌کند. شاید مجلس، مجموعه‌ای از رفتارها را به عنوان «شکنجه» منع کند، اما شورای نگهبان منع رفتارهای مذکور را مغایر با شرع بشناسد. مورد دوم، به نقش مجمع تشخیص مصلحت نظام ربط دارد. بر اساس اصل ۱۱۲ قانون اساسی، حتی اگر مصوبه‌ی مجلس خلاف قانون اساسی باشد، باز ممکن است با «در نظر گرفتن مصلحت نظام»، به قانون تبدیل شود. بنابراین، با مصلحت‌سنجی می‌توان متنی برخلاف قانون اساسی تصویب کرد.

این تمهید ناروا، با مفهوم «قانون اساسی» ناسازگار به نظر می‌رسد. به هر روی، اگر اصل ۳۸ قانون اساسی را در کنار اصل ۱۱۲ همان قانون بخوانیم، نتیجه این می‌شود: «هرگونه شکنجه... ممنوع است مگر اینکه مصوبه‌ی مجلس مواردی از شکنجه را مجاز بشمرد و در نهایت، مجمع تشخیص مصلحت نظام آن مصوبه را به مصلحت نظام بداند.»

از این بیش اصل ۳۸ از نقص دیگری رنج می‌برد که به منع شکنجه بسنده کرده و ذکری از منع «رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی یا خفت‌بار» به میان نیاورده است. ضرورت دارد که منع این رفتارها هم در سطح قانون اساسی شناسایی شود. حتی در قوانین عادی نیز، نشانی از منع این رفتارها به چشم نمی‌خورد. طبق کنوانسیون منع شکنجه، دولت‌ها وظیفه دارند علاوه بر شکنجه، از رفتارها و مجازات‌هایی «اجتناب ورزند که ظالمانه، غیرانسانی و خفت‌بارند، گرچه «به حد شکنجه نمی‌رسند.»

به هر روی، افزون بر قانون اساسی، حق شکنجه‌نشدن در اسناد مهم دیگری نیز گنجانده شده است در سال ۱۳۸۱، مجلس ششم طرح منع شکنجه را در راستای اجرای اصل ۳۸ قانون اساسی تصویب کرد و نزد شورای نگهبان فرستاد. شورای نگهبان، از جهات مختلف، به مغایرت مصوبه‌ی با شرع یا قانون اساسی حکم داد. در یکی از بندهای نظریه‌ی شورای نگهبان، چنین

با این حال، این یک واقعیت حزن انگیز است که در بسیاری از نقاط جهان، از جمله ایران، هنوز شکنجه رواج دارد. شکنجه اساساً یا برای بدست آوردن اطلاعات و یا گرفتن اعتراف یا برای ترساندن مردم به کار بسته می‌شود. شکنجه یکی از خشن‌ترین و غیراخلاقی‌ترین رفتارها و کیفی‌هاست که به گونه‌ای سامان‌مند و سیستماتیک به اجرا در می‌آید تا قربانی را در هم بشکند و روح و پیکر او را نابود سازد. از آن جا که بسیاری از دولت‌ها نمی‌توانند آشکارا شکنجه کنند امروزه به روش‌هایی متوسل می‌شوند که اثبات آن بسیار دشوار است، مانند شکنجه‌های روانی، تجاوز جنسی و شوک الکتریکی و غیره که تحت عنوان شکنجه سفید بیان می‌شود.

حقوقی اساسی کیفری یعنی زیربنای قانونی ما، در قالب قانون اساسی است که می‌تواند شامل برخی از اصول یا قواعد کیفری شود. بنابراین بازتاب‌های اصول و قواعد حقوقی از جمله (حقوق کیفری) در حقیقت می‌تواند قیدی به قانون اساسی باشد که در اینجا ما از آن به «اصول کیفری قانون اساسی» یا حقوق اساسی کیفری یاد می‌کنیم؛ این اصول از این حیث اهمیت دارد که بر پایه آن می‌توانیم ضمانت اجراهای کیفری برای رفتارهای منع شده در قانون را پیش‌بینی نماییم.

منع شکنجه ابتداء دارد بر قاعده‌ای که چه در سطح حقوق بین المللی عرفی و یا در سطح بین الملل قراردادی از آن به عنوان «قاعده منع شکنجه» یاد می‌شود. نقطه عطف این قاعده بین المللی، کنوانسیون ۱۹۸۱ سازمان ملل متحد است.

بررسی شکنجه در حقوق کیفری

جدال دائمی میان شکنجه‌کنندگان و شکنجه‌شوندگان و طرفداران آن‌ها نه تنها از «طبیعت» شکنجه نشأت می‌گیرد که بی‌تردید و قدرمتیقن مورد نکوهش قرار می‌گیرد، بل، ناشی از تعریف شکنجه نیز هست که به موجب سلیقه‌های مختلف و برحسب اندیشه‌های گوناگون، متغیر است.

بحث شکنجه چه در جامعه‌های داخلی و با قانون‌گذاری‌های مختلف و چه در مراجع بین‌المللی و با تکیه بر حقوق بشر؛ همیشه موضوع روز، اکتوتل / جاری و جنجال‌آفرین بوده است. اصل منع شکنجه یکی از مهمترین قواعد بنیادین و آمره حقوق بشری است و در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای متعدد از جمله اعلامیه حقوق بشر مورد تأکید واقع شده است و در تمام این



از دیگرسوبه حیث حقوقی، شکنجه جرمی «غیرقابل گذشت» است؛ یعنی برای شروع تعقیب کیفری نیاز به شکایت شاکی ندارد و گذشت شاکی نیز تعقیب را منتفی نمی‌سازد بنابراین، دادستان باید به پیگرد کیفری شکنجه‌گران مبادرت ورزد و لازم نیست منتظر شکایت شاکی بماند!

ممنوعیت شکنجه

ممنوعیت شکنجه یکی از برجسته‌ترین اجزاء حقوق بشر است که بدون اما و اگر، باید رعایت شود و هیچ‌گونه سازشی را نمی‌پذیرد و این صرف نظر از آن است که متهم پیش از آن چه تخلف یا جنایتی را مرتکب شده باشد.

حالی که چه بسا بخش مهمی از شکنجه‌ها را کسانی تجربه کنند که اساساً در فرایند قضایی وارد نشده‌اند.

دیگر اینکه، ممکن است شکنجه بر «شاهد»، و دیگر اشخاص نیز، اعمال شود و نص ماده‌ی ۵۷۸ ق.م.ا این موارد را دربر نمی‌گیرد. و یا در این ماده آزار و اذیت بدنی برای تحصیل «اقرار» جرم‌انگاری شده است. در حالی که شکنجه لزوماً برای به دست آوردن اقرار صورت نمی‌گیرد. ممکن است شکنجه اعمال شود تا بازجو، «اطلاعاتی» را در مورد اشخاص دیگر به دست آورد. به همین جهت، قانون اساسی انگیزه‌ی شکنجه را به «تحصیل اقرار» محدود نکرده و شکنجه برای «کسب اطلاع» را هم در شمول حکم گنجانده است.

آمده است: «در تراحم اهم و مهم و دوران امر بین افسد و فاسد، ترجیح اهم و دفع افسد به فاسد، حکم عقلی و شرعی است. پس در مواردی مانند آدم ربایی یا بمب گذاری یا مواردی از بندهای ذیل تبصره ماده (۱)، قاضی ممکن است با توجه به ادله و اسناد و مدارک و قرائن لازم بداند در خصوص اخذ اطلاعات برای حفظ جان جمع کثیری از مردم، بدون رعایت برخی از بندهای یاد شده در ماده (۱)، اقدام به صدور حکم نماید».

به نظر می‌رسد شورای نگهبان در این نظریه، با فاصله گرفتن از تفسیر منشأگرایانه‌ی قانون اساسی، درست به همان استدلالی متوسل شد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی با آن مخالفت کرده بودند در جامعه نشر دهند، بی‌آنکه صدق این روایت مهم باشد. اما حتی در غیر این صورت، «فرهنگ شغلی» بازجویان، در ایران، نه «کشف حقیقت» بل، «شکستن» مقاومت متهم و تحصیل اقرار از اوست.

بر این اساس، بازجویی «موفق» شمرده می‌شود که اقرارهای بیشتری را از متهمان مختلف بدست آورد. و تا زمانی که «موفقیت» در فرهنگ شغلی بازجویان چنین معنا شود، نمی‌توان به تغییری بنیادی امید بست. تحصیل اقرار، گواهی بر «مهارت» بازجو محسوب می‌شود و تا زمانی که فرهنگ بازجویی، انکار متهم را بر عدم صداقت او حمل می‌کند بازجو از پیش به گناهکاری متهم «اطمینان» دارد، ولی چون دلیل کافی در دستش نیست، متهم را به اقرار وامی‌دارد.

بسیاری حقوقدانان برای مجازات شکنجه به ماده‌ی ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی (از این پس: ق.م.ا) استناد می‌کنند. بر اساس این ماده، «هریک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، افزون بر قصاص یا دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد».

عنوان مجرمانه‌ی دقیق ماده‌ی ۵۷۸ ق.م.ا این است: «آزار و اذیت بدنی برای تحصیل اقرار». ذهن حقوقی دقیق، نباید موضوع این ماده را با «شکنجه» ست همسان بگیرد. موضوع این ماده، تنها بخشی از «مصادیق» شکنجه را شامل می‌شود.

این نوع قانونگذاری، دستکم از دو مشکل رنج می‌برد. یکی اینکه به معنای دقیق واژه «متهم» کسی است که به او «تفهیم اتهام» شده باشد و در فرایند رسیدگی قضایی قرار گرفته باشد. در

اسناد با به کار بردن عبارت های مختلفی چون شکنجه، سوء رفتار، مجازات های ظالمانه و رفتارهای غیر انسانی، رفتارهای تحقیرآمیز و غیره را ممنوع کرده اند.

شکنجه؛ مقایسه حقوق کیفری جمهوری اسلامی با اسناد بین المللی

طبیعی است که حقوق کیفری هر کشوری مختص آن کشور بوده و منابع آن نیز از ادیان، رسوم، آداب و تفکرات مردم همان کشور نشأت می یابد.

بدیهی است که سرچشمه حقوق کیفری ایران در وهله نخست از حقوق کیفری اسلام منبعث شده است و قانون اساسی ایران نیز که تجلی گاه و خواستگاه حقوق کیفری اسلامی را به تصویر کشیده است «شکنجه را به طور عام منع نموده» و می توان این گونه گفت که همسو با اسناد بین المللی است اما قوانین عادی ایران در خصوص شکنجه کاستی هایی دارند که در ذیل بیان می شود:

الف- اسناد بین المللی شکنجه را تعریف و مصادیقی از آن را صریحاً برشمرد و بیان داشته اند. اما در حقوق کیفری جمهوری اسلامی به رغم مطرح نمودن شکنجه در قانون اساسی؛ آن را تعریف ننموده است و مصادیق آن ظاهراً در حقوق ایران منحصرأ به آزار و اذیت جسمی است.

ب- مفهوم شکنجه در اسناد بین المللی گسترده تر از مفهوم آن در حقوق کیفری ایران است.

ج- اگرچه حقوق کیفری ایران اقتباس یافته از حقوق اسلام است و در اعلامیه قاهره بر ضرورت منع شکنجه ی روحی و روانی صراحتاً تأکید و اشاره شده است. حقوق ایران اما در این زمینه فاقد ضمانت اجراء است.

د- صرف نظر از ضعف حقوق کیفری ایران در تعریف شکنجه، حقوق جزای ایران [قانون مجزات اسلامی] تنها از مجازات عاملان اذیت و آزار بدنی یاد کرده؛ و بدین سان کیفر و مجازاتی برای دیگرگونه های شکنجه از جمله و منجمله «شکنجه روحی و روانی» پیش بینی نکرده است.

فرا تر از این حقوق ایران هیچ مصداقی از شکنجه را به طور مطلق ممنوع نکرده است و حتی نتوانسته تا بر اساس قانون اساسی تعریفی واضح و روشن از شکنجه به دست دهند.

ضمانت اجراهایی در مورد منع شکنجه

در خصوص ضمانت اجرای منع شکنجه بیان می داریم که: منع شکنجه در قانون اساسی به جرم انگاری این رفتار نمی انجامد؛ بل، ضمانت اجرای کیفری شکنجه باید در قانون عادی یعنی قانون مجازات نیز پیش بینی شود.

قانون مجازات اسلامی مؤلفه ها یا رکن های جرم شکنجه را پیش بینی نموده و همین موارد را به عنوان ضمانت اجرایی برای قاعده منع شکنجه در نظر گرفته است. حال آنکه «هنجارگذاری» در قاعده منع شکنجه مستلزم «جرم انگاری» رفتاری است که در قانون باید به طور دقیق، روشن، بدون اجمال و شفاف تعریف و تبیین توسط واضع قانون شده و نیز مستلزم پیش بینی ضمانت اجرای کیفری متناسب با این رفتار منع شده باشد که از آن می توان به «کیفرگذاری» یاد کرد.

و این در حالی است که در خصوص منع شکنجه در حقوق بین المللی می توان بیان داشت: «نقطه عطف قاعده منع شکنجه همانا کنوانسیون ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد است که البته سه سال پس از تصویب آن یعنی در سال ۱۹۸۷ لازم الاجرا شده و قدرت اجرایی یافت.

در حقیقت پیش از تصویب این کنوانسیون، اعلامیه حمایت از همه اشخاص در برابر شکنجه و سایر اعمال یا مجازات های خشن، غیر انسانی و موهن ۱۹۷۵ زمینه را به منظور تصویب کنوانسیون ۱۹۸۴ فراهم ساخت.

به استناد تعریف این سندهای بین المللی، «هرگونه درد و رنجی که به صورت فیزیکی (جسمی یا بدنی) یا به صورت روحی و روانی توسط یک مأمور دولتی بر یک فرد متهم یا ارتکاب جرمی و یا یک فرد بازداشت شده یا محبوس، به منظور کسب اقرار یا اطلاعاتی وارد شود، شکنجه به شمار می آید».

اگرچه تفسیرها از تعریف و تبیین شکنجه در بین کشورها و حقوق دانان متفاوت است. اما ایران نیز با توجه به تفسیر خاصی که نسبت به تعریف شکنجه داشته، تاکنون به این کنوانسیون نپیوسته است؛ به ویژه که تعریف شکنجه می تواند شامل مجازات های مندرج در قانون نیز بشود. زیرا این مجازات ها متصف به وصف «خشن و غیر انسانی و موهن» نیستند و عمدتاً مجازات های بدنی مانند اعدام، سنگسار، شلاق، قطع عضو، فلج نمودن اعضای بدن [از طریق سم] و مانند این ها در شمول این تعریف می گنجد. از آنجا که امروزه برخی از کشورها،

روشن، واضح، بدون اجمال و ابهام از شکنجه ارائه دهند.» در حقیقت قانون گذار باید مقررات ناظر بر اذیت و آزارهای بدنی و سایر مواردی را که می توان در راستای قاعده منع شکنجه و دیگر رفتارهای در حکم شکنجه برشمرد، قرار داده و یکپارچه سازی نماید.

از دیگر فراز، نظام اخلاقی «سودانگارا» می کوشد تا با مشروط کردن کاربرد شکنجه به شرایطی هم چون وجود دلایل کافی اثباتی بر اتهام، اضطراری بودن شرایط، نبودن زمان کافی برای غلبه بر بحران از راه های جایگزین، تجویز شکنجه توسط مقام ذیصلاح قانونی و یا نظارت آنان، اطمینان از ثمربخشی و کارآمدی شکنجه، از قبیح و زشتی تجویز شکنجه بکاهد.

بر اساس فایده گرایی قاعده نگر، حتا بر فرض که فایده مندی شکنجه در مواردی خاص و نادر هم چون وضعیت فرضی بمب ساعتی اثبات گردد، اگر نتیجه تعمیم این تجویز، اثبات هزینه هایی باشد که کفه ترازو را به سمت ممنوعیت شکنجه سنگین می کند، حتا در آن موارد نادر نیز نمی توان حکم به تجویز شکنجه داد.

تجویز قانونی شکنجه بر پایه هرگونه معیاری، هزینه های قطعی فراوان و فایده های غیرقطعی دارد. درد تحمیلی فراوان و عظیم حاصل از شکنجه در مواردی که شکنجه ضرورتی ندارد، هزینه اندکی برای فایده گرا نیست، بل، فایده گران قاعده نگر با ملاحظه نکاتی چند تأکید دارند که چگونه غالباً شکنجه ضرورتی نداشته و هزینه ها و مضار آن بسیار فراتر از فواید آن خواهد بود.

از دیگر سو استفاده از شکنجه می تواند ما را به سرایشی «شیب لغزنده» در استفاده از شکنجه در مواردی که توجیه پذیری اخلاقی کمتری دارد بیاندازد. تبیین شرایط واقعی در درگیری با تروریسم نشان می دهد که سناریوی بمب ساعتی در پی فریفتن ماست. جهان واقعی، «جهان عقلانیت، قطعیت، علم، الزام و یقین» نیست. جهان واقعی، جهان «توصیه محور، عدم قطعیت و اطلاعات ناقص» است.

در حقیقت بحث تراحم میان اعمال درد و رنج بر یک مجرم و یا متهم و حفظ جان هزاران مردم نیست؛ بحث واقعی، تراحم میان عذاب و درد قطعی (بر متهم) و تنها امکان دستیابی به اطلاعات حیاتی برای حفظ جان افراد عادی است. این معادله مجوزی برای شکنجه نیست. از همین روی حتا بر مبنای سودانگاری نیز می توان «شکنجه ی موردی» را نقد و انکار نمود.

مانند کشورهای با نظام اسلامی و عربی در متن قوانین کیفری خود مجازات های بدنی مانند حدود، قصاص و از این قبیل را اعمال و اجرا می نمایند، هنوز شاهد شکل گیری یک اجماع بین المللی در خصوص تعریف شکنجه و پیوستن به کنوانسیون منع شکنجه نیستیم!

با توجه به تعریف مبسوط شکنجه و صرف نظر از بحث مجازات های بدنی به عنوان مصادیق مجازات های خشن، ابعاد بدنی و روحی و روانی شکنجه و سایر اعمالی از این قبیل اساساً از مؤلفه های تعریف استاندارد شکنجه به شمار می آید.

شایان یادآوری است که پیشگیری از شکنجه و منع آن در کشورهاییکه با به کارگیری شیوه های پیشرفته کشف جرم برای اظهارات متهمان و شهود اعتبار اندکی قائل اند، بسیار موفق بوده است. کافی است ادله ی مثبت جرم آنچنان قوی باشد که متهمان نتوانند جرم ارتكابی را انکار کنند؛ اما در کشورهایی که ضعف در گردآوری ادله ی جرم و نقص در نظام دادرسی به ویژه با نهادن بار دلیل بر عهده مقام قضایی (دادستان یا جانشین او) مشهود است، میل به حفظ این روش (اعمال شکنجه) و استفاده از آنچه تنها منظور کسب اطلاع و اخذ اقرار از متهمان و شهود باشد بسیار قوی است.

پایان سخن

ممنوعیت شکنجه از زمره حقوق بنیادین و تعلیق ناپذیر بشر محسوب می شود. سازمان ملل متحد به عنوان امنیت بین المللی و پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی از بدو تاسیس در تلاش برای از میان بردن این رفتار غیرانسانی (شکنجه) بوده و قطعنامه های زیادی در این خصوص صادر نموده است.

قانون اساسی ایران شکنجه را به طور «عام» منع کرده است. در حقیقت می توان بیان داشت که ممکن است به طور ضمنی «همسو» با اسناد بین المللی قرار گیرد اما قوانین عادی ایران در خصوص شکنجه دچار کاستی هایی هستند به ویژه که شکنجه روحی و روانی را مطلقاً نظر قرار نداده است.

بدین اعتبار در خصوص منع شکنجه قوانین عادی جمهوری اسلامی نتوانسته هدف قانون اساسی و اسناد بین المللی که شکنجه را به طور مطلق ممنوع کرده است، تأمین نمایند و نظریه تر آنکه «نتوانسته است به موجب قانون اساسی تعریفی

پس از شکنجه نیز داغ آن در تن شکنجه شده باقی می‌ماند



علی اصغر فریدی

صرفاً منبعث از احکام قانونی یا ذاتی این احکام یا بخشی از آن‌ها باشد، نیست.

هرچند در نظام حقوقی ایران، شکنجه به صراحت منع شده است و اصل ۳۸ قانون اساسی هرگونه شکنجه را ممنوع اعلام می‌کند، اما بنابه مستندات و شواهد موجود، اعمال شکنجه هنوز در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی ایران اعمال می‌شود و حتی در مواردی شاهد بوده‌ایم که افرادی، زیر شکنجه دستگاه‌های امنیتی مانند اداره اطلاعات و اطلاعات سپاه و اداره آگاهی نیروی انتظامی جان خود را از دست داده‌اند.

برخی از مقامات قضایی جمهوری اسلامی ایران ادعا می‌کنند، شکنجه متهم برای گرفتن اعتراف تخلف بازجو است و معتقدند که این موضوع را نباید به حساب یک مجموعه گذاشت، اما بنابه آنچه که از قربانیان شکنجه می‌شنویم، این شیوه اعتراف‌گیری، در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی ایران، به یک رویه ثابت تبدیل شده است.

برای بحث در مورد اعمال شکنجه در دستگاه امنیتی و انتظامی حکومت اسلامی ایران، مجله حقوق ما، با آرش جودکی، استاد دانشگاه و دانش‌آموخته فلسفه، مصاحبه کرده است.

اعمال شکنجه در طول تاریخ بشریت، یکی از جمله مهم‌ترین وسایل ایجاد رعب و وحشت حکومت‌ها و نظام‌های مختلف جامعه بشری در میان مردم بوده است. فلاسفه و دانشمندان مشهوری از جمله ارسطو، گالیله و فرانسیس بیکن از مشهورترین قربانیان شکنجه دولتی هستند، که توسط نظام‌های وقت به دستگاه شکنجه سپرده شدند. این عمل غیرانسانی هنوز در برخی کشورهای دنیا ادامه دارد.

ماده یکم کنوانسیون منع شکنجه سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۸۴ به تصویب رسیده، درباره شکنجه می‌گوید: هر عملی که به واسطه آن و تعمداً درد و رنجی شدید، خواه جسمی یا روحی، بر فرد اعمال شود، آن هم برای اهدافی چون کسب اطلاعات یا اعتراف‌گیری از او یا از یک شخص ثالث، یا با هدف تنبیه او به دلیل انجام عملی که او یا شخص ثالثی مرتکب شده، یا مظنون به ارتکاب آن است، یا با هدف ارباب و واداشتن او یا شخص ثالث به انجام کاری، و بنا بر دلایل تبعیض‌آمیز از هر نوع، شکنجه محسوب می‌شود، به ویژه هنگامی که چنین درد و رنجی از سوی یک مقام یا فرد دیگری برخوردار از سمتی رسمی یا به تحریک یا رضایت یا قبول وی اعمال شده باشد. شکنجه شامل درد و رنجی که

پایمال شده است. فراتر و ژرف‌تر از آن: تن هر کس و تنومندی او، رویه‌ای است که او را از جهان و دیگران جدا می‌کند و او را اختیاردار آنچه می‌خواهد احساس کند می‌سازد. در شکنجه این مرز جداکننده از بین می‌رود. به زبان ژان آمری، JEAN AMÉRY، که این آزمون را از سر گذرانده: «دیگری که با تنم در برابرش در جهان هستم و همراهش تنها تا زمانی که از رویه‌ی پوست من، که مرز من است، درنگ‌زد می‌توانم بمانم، با کوبش و شکنج، تنانگی خودش را به زور در من می‌گنجاند. در من است و اینچنین مرا ویران می‌کند.»

در پاسخ به این پرسش که چرا برخی حکومت‌ها شکنجه را به کار می‌گیرند، باید گفت که چگونگی انجام شکنجه و جایگاه آن آشکارگر سرشت حکومت‌هاست. حکومت‌هایی که از شکنجه ابزاری حکومتی می‌سازند حکومت‌هایی هستند که هیچ مرز جداکننده‌ای را که از دایره و پهنه‌ی قدرت‌شان بکاهد، تاب نمی‌آورند.

با توجه به اینکه در نظام حقوقی ایران، شکنجه به صراحت منع شده است و اصل ۳۸ قانون اساسی هر گونه شکنجه را ممنوع اعلام می‌کند، اما بنابه مستندات و شواهد موجود، اعمال شکنجه هنوز در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی ایران رواج دارد، دلیل این مسئله چه می‌تواند باشد؟

همانگونه که گفتیم، جمهوری اسلامی از حکومت‌هایی است که هیچ‌گونه مرز جداکننده‌ای را که شهروندان بتوانند در پناهش از دایره قدرت‌ش برهند، تاب نمی‌آورد و نه حتی مرز تن شهروندان را. شما اصل ۳۸ قانون اساسی را پیش کشیدید. اما اصل چهارم همان قانون اساسی به روشنی می‌گوید که در همه سپهرهای جامعه، «موازن اسلامی» هستند که دست بالا را خواهند داشت، چون بر «همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر» سروری دارند. «امر به معروف و نهی از منکر» همچون یکی از ویژگی‌های نهادین اسلام، ویژگی جداسازنده‌ی جمهوریاسلامی از دیگر رژیم‌های توتالیتر و نیمه‌توتالیتر هم هست. در شوروی، ایتالیای موسولینی، آلمان

حقوق ما: شکنجه چیست، به چه اعمالی شکنجه گفته می‌شود و چرا برخی از حکومت‌ها هنوز آن را علیه مخالفان و حتی متهمین جرایم عادی اعمال می‌کنند؟
آرش جودکی: نمی‌دانم کسی که شکنجه نشده تا چه اندازه و تا کجا می‌تواند درباره چستی شکنجه سخن بگوید؟ اما در نبود چنین آزمونی شاید بتوان بر پایه‌ی تجربه‌ای همگانی‌تر به آن نزدیک شد. چون آنکه شکنجه می‌شود، درد می‌کشد و درد تجربه‌ای است که همگان آن را از سر گذرانده و می‌گذرانند، هرچند تاب و توان کسان در برابر آن ناهمسان باشد. اما این تاب ناهمسان نیست که از آن تجربه‌ای فردی می‌سازد، چون همین هم بخشی از تکینگی دردمندی است.

کسی که درد می‌کشد می‌تواند با کلام یا با فریاد یا با سکوت دیگران را بی‌اگاهاند. اما آنچه با او و در تن او می‌رود، ناگفتنی و هم‌رسانش‌ناپذیر می‌ماند. چرا که چستی درد، چیزی جز چگونگی کشیدنش نیست. پس دردمند در تن خود و با تن خود می‌ماند. آنچنان که شاید بتوان گفت هرکس در و با آزمون درد است که پیش از کهن‌سالی، به تنومندی خود آگاه می‌شود. «تنومندی» را اینجا نه به معنی پذیرفته‌اش، تناوری، که به معنی تن‌دازندگی گرفتیم. اما این تنومندی ویژه که با درد آشکار می‌شود، بجای آنکه آدمی را به جهان درآورد، او را از جهان بازمی‌گیرد. بی‌آنکه دردمند، استواری (اعتماد) خود را به جهان و کسانی که با آنها در یک پیمان اجتماعی گردآمده است، از دست بدهد. چون فریادخواه همچنان چشم به فریادرسی دارد. پابندگی همین استواری به جهان و پابرجایی چشم‌داشت کمک از دیگران است که امکان فراموشی درد را هنگامی که گذشت یا درمان شد، فراهم می‌آورند.

اما شکنجه‌شده هنگامی هم که شکنجه پایان می‌یابد، شکنجه‌شده می‌ماند چون داغ شکنجه که از شکنجیدن، به معنی «آزار دادن» و «آسیب رساندن»، می‌آید، برای همیشه در تن او می‌ماند و از آن تجربه‌ای پایدار می‌سازد، همچون زخمی همواره خون‌چکان. چرا که شکنجه استواری به جهان را از میان برمی‌دارد و پیمان اجتماعی را که برهم‌یاری بنیاد گرفته است، نابود می‌کند. نه تنها از این رو که ارجمندی آدمی

آرمانی جامعگی‌پذیری، SOCIALISATION، در جمهوری اسلامی است. هنگامی هم که خود شکنجه انجام نمی‌گیرد، ترس از شکنجه، بجای آن کار می‌کند. دست‌اندرکاران این حکومت نه تنها کوششی در پنهان کردن شکنجه نمی‌کنند، بلکه زمانی هم که اعتراض‌های مردمی پا می‌گیرد، به گونه‌ای آن را یادآوری می‌کنند و می‌گذارند که خبرهای شکنجه در سطح جامعه پخش شوند.

اگر طبق قانون اساسی شکنجه ممنوع است، چه چیزی باعث می‌شود که یک مامور نیروی انتظامی به خود اجازه بدهد که یک متهم جرایم عادی را آنقدر شکنجه کند تا وی را به قتل برساند؟ آخرین نمونه آن هم مربوط به هفته گذشته است که جوانی به نام مهرداد طالشی، ۲۱ ساله اهل دیواندره در استان کردستان بود، که در اداره آگاهی شاپور جان خود را از دست داد.

بر پایه آنچه در پاسخ به پرسش‌های پیشین گفتم، چندان نمی‌توان ممنوعیت شکنجه بر پایه قانون اساسی را پیش کشید و آن را ملاک گرفت. نمونه‌هایی که به آنها اشاره می‌کنید، اگر در چارچوب جمهوری اسلامی نبود، می‌توانستند خشونت پلیسی، که حتی در کشورهای با ساختار دموکراتیک هم پیش می‌آیند، شمرده شوند. اما اگر شکنجه را بخشی از سرشت جمهوری اسلامی بازبشناسیم، جای شگفتی نخواهد داشت اگر مامور نیروی انتظامی هم به خود اجازه چنین کارهایی بدهد. شگفتی‌نازایی چیزی به معنی پذیرش و پذیرفتی دانستن آن چیز نیست. گفتم که شکنجه ستردن مرز جداکننده آدمی، یعنی تن او، از جهان و دیگران است، ستردن که استواری به جهان را از بین می‌برد و پیمان اجتماعی بر بنیاد همیاری را می‌گسلد. که این دو، بی‌استواری (بی‌اعتمادی) به جهان و جانشین کردن رابطه‌های دشمنانه میان هموندان جامعه به جای پیوندهای اجتماعی همبستگی‌زا، از هم‌نه (مولفه)‌های تعریف‌کننده‌ی جمهوری اسلامی‌اند. این که قربانی از استان کردستان بود، این سویی سرشتی را پرنامتر می‌کند.



آنچه اسلام گناه می‌شمرد بستیزد، و هدفش دست‌یابی به پاداش آخرت است. بهترین نشانه‌ی ناکارآمدی این زبان، شکست جمهوری اسلامی است در پرورش نمونه‌ی انسان آرمانی که می‌باید همچون سرمشق، برآورنده و بجای آورنده این گفتمان باشد. انسان آرمانی جمهوری اسلامی نمی‌تواند در این جهان بزبید، و به همین دلیل تنها در هنگامه‌های ناپایدار بیرون از زندگی و روزانگی خود را می‌نمایاند و تنها دو نمونه دارد: بسیجی و تواب. اگر بسیجی را کنار بگذاریم، ماشین تواب‌سازی که سوخت آن شکنجه است، سازوکار

نازی، کوبای کاستریست، چندان کاری نداشتند که هرکس چه می‌خورد، چه می‌نوشد، چه می‌پوشد، با کی می‌خوابد و چگونه می‌خوابد. فرآمد چنین رویکردی این است که آزادکامی و اختیارداری مردمان بر «تن»شان که بر پایه‌اش می‌توانند آنچه دلخواه آنهاست حس کنند، از آنان ربوده می‌شود و تن آنها رویه‌ای می‌شود که دیگری، به نام اسلام، خواسته‌های خودش را می‌تواند بر آن بشکنجد. هنگامی که بر پایه اسلام، می‌توان چنین مردم‌آزاری گسترده‌ای را در سپهر همگانی و پیش چشم همگان پی گرفت، شکنجه نمود عریان همان امر به معروف و نهی از منکر خواهد بود برای کسی که پنهان از چشم همگان، گرفتار دستگاه‌های امنیتی می‌شود.

با وجود اینکه قانون اساسی، اقرار ناشی از شکنجه را فاقد اعتبار می‌داند، چرا ضابطین دادگستری از جمله نیروهای انتظامی و دستگاه‌های امنیتی همچنان برای گرفتن اعتراف، متهمین را شکنجه می‌کنند؟

دادگستری در جمهوری اسلامی از مفهوم داد تهی شده است و آغاز این دادزدایی، درست به فردای پیروزی انقلاب برمی‌گردد. پس نباید چندان از این ناسازگاری شگفت‌زده شد. روز ۷ اسفند سال ۱۳۵۷، خمینی در دیدارش با وکیلان دادگستری گفته بود: «شما باید دادگستری را دادگستری کنید [...] دادگستری باید از شرع اسلام استفاده کند.» و در قم، در سخنرانی مدرسه فیضیه آشکارا گفت: «احکام، احکام اسلامی است. حدود اسلام را جاری می‌کنیم.» و در همان زمان در دیدار با طلاب علوم دینی به آنها گفت: «شما در همه امور دخالت کنید. شما پاسداران اسلام هستید و باید اسلام را پاسداری کنید.» پس سواى آنچه قانون اساسی می‌گوید، پاسداران اسلام خود می‌توانند هر ناروای قانونی را به نام پاسداری از اسلام روا کنند. به ویژه این که، همانگونه که یادآوری کردم، در همان قانون به روشنی گفته شده است که قانون‌های اسلامی بر آن برتری دارند. به زبان دیگر، قانون اساسی پیشاپیش پذیرفته که اساس قانون نباشد.

آنگونه که برخی از مقامات قضایی ادعا می‌کنند، شکنجه متهم برای گرفتن اعتراف را تخلف بازجو می‌دانند و معتقدند که این موضوع را نباید به حساب يك مجموعه گذاشت، به نظر شما آیا واقعا چنین است؟

بی‌گمان چنین نیست. چون شکنجه بخشی از سرشت جمهوری اسلامی است. زبان جمهوری اسلامی زبانی است به ظاهر نه‌اینجهانی: این زبان بر این بنیاد گرفته است که با



رضا حاجی حسینی

شکنجه در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های جمهوری اسلامی و حتی در خیابان‌های ایران به امری عادی و روزمره تبدیل شده است. گاه و بی‌گاه روایت‌هایی منتشر می‌شود از نحوه شکنجه شدن بازداشت‌شدگان و زندانی‌ها و گاهی هم خبر هولناک از دست رفتن جان کسی در پیوند با شکنجه شنیده می‌شود. یکی از آخرین شکنجه‌شدگان، بهنام محجوبی، درویش گنابادی زندانی‌ست که تا زمان تنظیم این متن، علایم حیاتی ندارد و زیر دستگاه است. منابع رسمی وابسته به قوه قضاییه گفته‌اند محجوبی را «مسمومیت دارویی» به این روز انداخته. او پیش‌تر درباره فرستاده شدنش به بیمارستان و شکنجه شدنش [افشاگری کرده بود](#).

در موردی دیگر، نیلوفر بیانی، فعال محیط زیست زندانی، اواخر سال ۹۸ از شکنجه شدنش در جریان بازجویی‌های طولانی [خبر داد](#). او گفت هدف خشونت فیزیکی قرار گرفته، تهدید به مرگ از جمله با آمپول هوا شده، عکس جنازه دکتر کاووس سید امامی را نشان داده‌اند و به او گفته‌اند خودکشی‌اش می‌دهند و ناچارش کرده‌اند با فانتزی‌های جنسی بازجوها همراهی کند، با چندین مأمور امنیتی او را به ویلایی فرستاده‌اند که در آن مردها لخت در استخر ویلا شنا کرده‌اند و او را تهدید به تجاوز جنسی کرده‌اند.

این موارد و صدها و چه بسا هزاران مورد دیگر در حالی اتفاق افتاده و می‌افتند که برابر اصل ۳۸ قانون اساسی، شکنجه کردن متهم ممنوع است: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند،

شکنجه و قانون

مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» اصل ۳۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم می‌گوید: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

اما چرا با وجود این تأکید بر ممنوعیت شکنجه و هتک حرمت افراد، داغ و درفش همچنان ابزار گرفتن اعتراف از متهمان و آزار و اذیت‌شان است؟ آیا خلأ و مشکل در قانون و قانونگذار است یا در مجری قانون؟ آیا راه حلی برای گذر از این وضعیت وجود دارد؟

تبعات شکنجه از زبان یک شکنجه‌شده

مازیار ابراهیمی یکی از قربانیان شکنجه در جمهوری اسلامی‌ست که به مدد بخت و اقبال از مهلکه جان به در برده. او که اکنون مقیم آلمان است، از سوی مقام‌های اطلاعاتی ایران به عنوان یکی از متهمان ترور دانشمندان هسته‌ای معرفی شده بود. ابراهیمی در گفت‌وگو با «حقوق ما» درباره روزگار شکنجه و آن چه بر او رفته می‌گوید این اتفاق از جنبه‌های مختلف از جمله جسمی، روانی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی زندگی‌اش را تحت تأثیر قرار داده: «به خاطر شکنجه‌ها، بدن من به لحاظ فیزیکی دیگر بدن پیش از بازداشت نیست. به عنوان مثال به دلیل چهار ماه دستبند شبانه‌روزی که در انفرادی به من زده شده، در ناحیه کمر دچار مشکل شده‌ام و یک درد همیشگی

در این قسمت از بدنم دارم. یک درد ناشی از شکستگی هم در ناحیه دست دارم که شاید با عمل جراحی کمی بهتر شود. درد پا همیشه وجود دارد. این دردها به صورت شبانه‌روزی با من همراه هستند. همچنین به خاطر فشارهای عصبی وارد شده بر من، همه موهای بدنم ریخته است.»

ابراهیمی می‌گوید که حس بی‌اعتمادی نسبت به همه کس و همه چیز در او ایجاد شده است، در خواب کابوس می‌بیند یا در خیابان گاهی به صداهای پا در پشت سر خودش حساس می‌شود: «گاهی با شنیدن صداها سرم را برمی‌گردانم تا مطمئن شوم کسی مرا تعقیب نمی‌کند.»

این زندانی سیاسی سابق تأکید می‌کند کارهایی که نیروهای وزارت اطلاعات در حق او و خانواده‌اش کرده‌اند، شرم‌آور بوده است: «پیش از پایان بازجویی‌ها مرا به همراه چند زندانی دیگر از اوین خارج کردند و در جایی نامعلوم شکنجه شدیم. آقای جعفری دولت‌آبادی دادستان تهران از آن محل بازدید کرد، من و دیگر زندانیان را که به شدت شکنجه شده بودیم را با بدن‌های خون‌آلود دید.»

او می‌گوید پیش از پایان بازجویی‌ها همراه چند زندانی دیگر از «اوین» خارج و در جایی نامعلوم شکنجه شده است: «آقای [عباس] جعفری دولت‌آبادی، دادستان تهران از آن محل بازدید کرد و من و دیگر زندانیان را با بدن‌های خون‌آلود دید که به شدت شکنجه شده بودیم.»

معین خزائلی، حقوقدان مقیم سوئد در پیوند با روایت مازیار ابراهیمی، در پاسخ به این سوال که چرا با وجود اینکه اصل ۳۸ قانون اساسی به صراحت شکنجه را منع کرده، چنین اتفاقاتی همچنان می‌افتد، به «حقوق ما» می‌گوید: «مشکل اصلی فقدان وجود یک قانون اجرایی با دستورالعمل و آیین‌نامه مشخص است که در آن شکنجه تعریف شده باشد، مصادیق و مشخصاتش روشن شده باشد، روند آیین رسیدگی قضایی به موارد وقوعش تعیین شده باشد و نهایتاً برای مرتکبانش مجازات تعیین شده باشد.»

به گفته خزائلی اگرچه اصل ۳۸ قانون اساسی شکنجه را ممنوع کرده، اما آن را تعریف نکرده است: «دیگر قوانین موضوعه در ایران نیز تعریف واضحی از شکنجه ارائه نداده‌اند. حتی همین اشاره‌ای که اکنون در مواد ۵۷۸ و ۵۸۷ قانون مجازات و تعزیرات بازدارنده در زمینه ممنوعیت آزار و اذیت بدنی وجود دارد مصوب خرداد ۱۳۷۵ است. یعنی تا آن زمان ما هیچ قانون یا آیین‌نامه‌ای نداشتیم که توضیح دهد مقصود قانونگذار از «شکنجه ممنوع شده» در اصل ۳۸ قانون اساسی چیست؟ البته هنوز هم قانون صریح و جامعی در این زمینه نداریم.»

شکنجه، موضوعی فاقد اهمیت برای حاکمان سابقه عملکرد جمهوری اسلامی در روزهای پس از پیروزی انقلاب سال ۵۷ و آن‌چه در دهه ۶۰ بر زندانیان گذشت و امتداد رویه کشتار و شکنجه تا امروز، نشان می‌دهد حاکمیت برای «ممنوعیت شکنجه در قانون» کوچک‌ترین اهمیتی قائل نیست.

وجود چنین اهمیتی می‌توانست باعث شود تا برای اجرای قانون اساسی، قوانین اجرایی تدوین کنند چون قانون اساسی بدون قوانین با پشتوانه اجرایی، عملاً کارایی ندارد.

معین خزائلی می‌گوید نبود قوانین اجرایی یعنی قانون اساسی صرفاً به عنوان «یک ویتترین زیبا» عمل می‌کند و حتی در مواردی نقش مخرب دارد؛ مثل همین ممنوعیت شکنجه: «هر وقت موضوع شکنجه زندانیان در ایران مطرح می‌شود مجموعه نظام جمهوری اسلامی فوراً به این اصل قانون اساسی استناد می‌کند حال آن‌که این اصل تا سال ۷۵ هیچ قانون اجرایی‌ای نداشته و اکنون هم با وجود قانون اجرایی (مواد ۵۷۸ و ۵۸۷ قانون تعزیرات) به هیچ وجه در عمل اجرا نمی‌شود.»

اما صرف وجود قانون سبب اجرا نمی‌شود. قانون برای اجرا نیاز به ضمانت اجرا، آیین‌نامه اجرایی، نگهبان و نهادی دارد که اجرا نشدن آن را پیگیری کند.

خزائلی در همین زمینه می‌گوید: «به عنوان نمونه در قانون جرم‌انگاری رد شدن از چراغ قرمز، موضوع جرم مشخص است. نهاد نگهبان که همان پلیس راهنمایی و رانندگی است، مشخص است. نهاد عالی نظارتی که همان دستگاه قضایی است، مشخص است. طریقه اجرای قانون به معنی وجود چراغ و مشخص بودن جای آن و اطمینان از آگاهی رانندگان از ممنوعیت رد شدن از آن به واسطه امتحان آیین‌نامه رانندگی مشخص است و روش اثبات آن، اعتراض به آن و مجازات مجرم نیز مشخص است. در مورد مواد ۵۷۸ و ۵۸۷ قانون مجازات اسلامی در ممنوعیت شکنجه اما هیچ یک از این اصول رعایت نشده و قانون خود به شدت دچار مشکل است.»

ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «هریک از مستخدمان و مأموران قضایی یا غیرقضایی دولتی چنانچه برای مجبور کردن متهم به اقرار، او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌شود و چنانچه کسی در این خصوص دستور داده باشد، فقط دستوردهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند، مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قاتل را خواهد داشت.»

در ماده ۵۸۷ هم آمده است: «چنانچه مرتکب جرایم مواد قبل، توقیف شده یا محبوس شده یا مخفی شده را تهدید به قتل کرده یا شکنجه و آزار بدنی وارد آورده باشد، علاوه بر قصاص یا

پرداخت دیه حسب مورد به یک تا پنج سال حبس و محرومیت از خدمات دولتی محکوم خواهد شد.»

براین اساس روشن است که قانونگذار در ماده ۵۷۸ مستقیماً از کلمه «شکنجه» استفاده نکرده و از ترکیب «آزار و اذیت بدنی» به عنوان عمل ممنوع برای گرفتن اقرار، استفاده کرده است.

معین خزائلی با اشاره به این موضوع می‌گوید سوالی که پیش می‌آید این است: «منظور از آزار و اذیت بدنی چیست؟ آیا همان چیزی که به عنوان تعزیر اسلامی شناخته می‌شود زیرمجموعه آزار و اذیت بدنی محسوب می‌شود یا نه؟ ضمن اینکه در این قانون فقط به جنبه فیزیکی و جسمانی شکنجه اشاره شده و هیچ اشاره‌ای به شکنجه‌های روحی و روانی نشده است. سوال اساسی‌ترین است که در این ماده صرفاً اعمال آزار و اذیت بدنی با هدف گرفتن اقرار ممنوع شده. آیا این بدان معنی است که اگر آزار و اذیت با هدف دیگری اعمال شود بی‌اشکال است؟»

به گفته خزائلی، حتی ماده ۵۸۷ هم که از اصطلاح «شکنجه» استفاده کرده، هیچ تعریفی از آن ارائه نداده و صرفاً برای مرتکب به شکنجه و آزار و اذیت بدنی مجازات تعیین کرده است، اما چالش اصلی این است که اساساً از نظر قانون شکنجه چیست و راه‌های اثبات آن کدام است؟

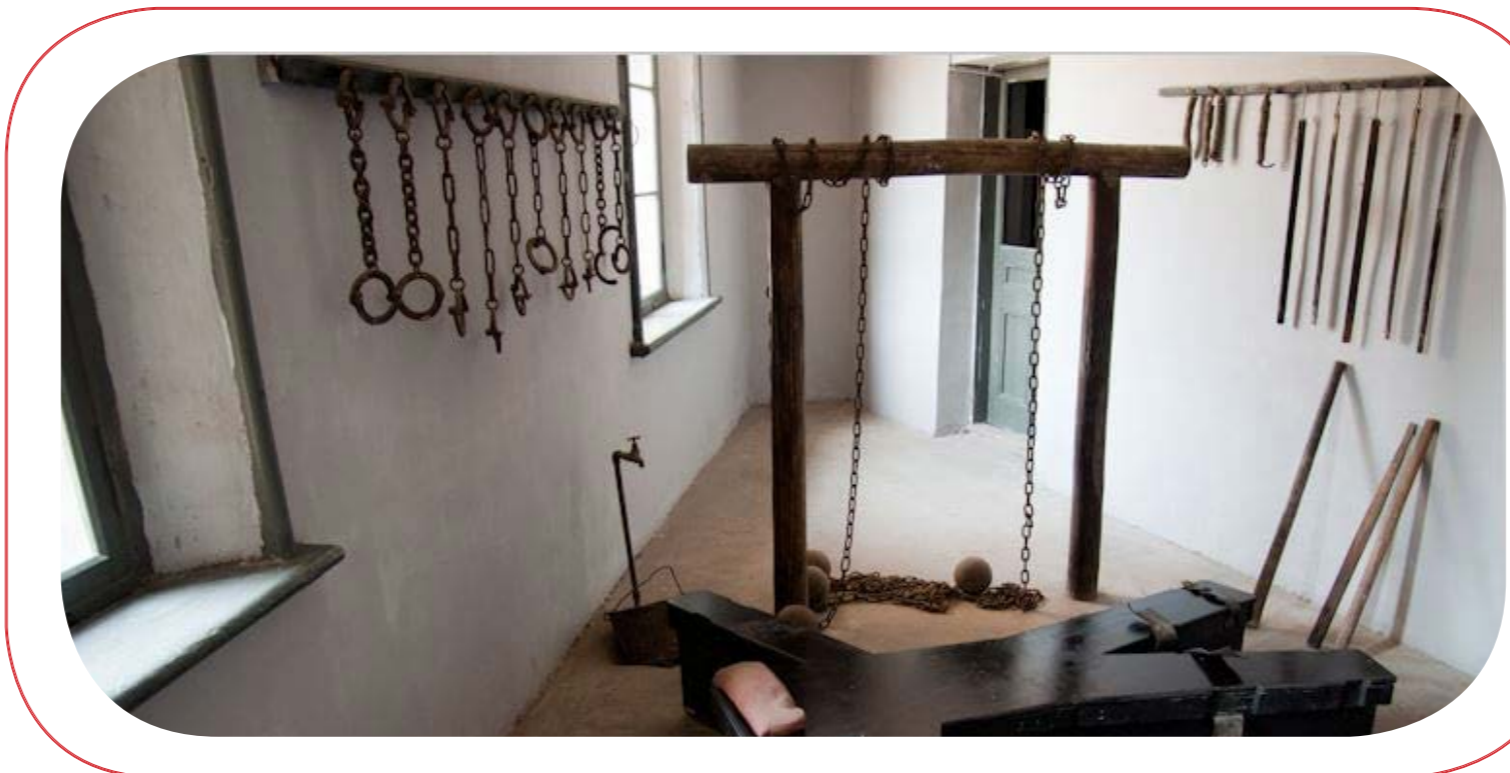
او در ادامه می‌گوید: «مسئله آن زندانی که در زندان مخفیانه شکنجه شده، نمی‌تواند با استفاده از روش‌های معمول اثبات ادله وقوع آن را اثبات کند. در نتیجه قانونگذار چه راه‌هایی برای آن پیش‌بینی کرده؟ مهم‌ترین آنکه برای پیشگیری از وقوع جرم شکنجه که ارتکاب آن با توجه به ذات جرم به راحتی امکان‌پذیر است، چه تدابیر قانونی‌ای پیش‌بینی شده؟»

به نظر می‌رسد قوانین موضوعه در ایران هیچ پاسخی به این سوالات نمی‌دهند و درباره این موارد سکوت کرده‌اند. خزائلی اما می‌گوید این سکوت عمدی است و یک بی‌توجهی حقوقی یا اشتباه در قانونگذاری نیست: «مجموعه نظام قانونگذاری و قضایی جمهوری اسلامی عمداً ترجیح داده‌اند در زمینه شکنجه ساکت باشند و هیچ قانون روشنی نداشته باشند.»

یکی شدن پلیس و شکنجه‌گر

نیروی امنیتی و قوه قضاییه در ایران نه محافظ مردم که «حافظ نظام» اند. به همین دلیل هم نهاد شکنجه‌کننده و «نهاد حافظ قانون» در عمل یکی می‌شوند. این در حالی است که در بسیاری از کشورها وقتی زندانی یا متهمی به دست پلیس یا مأموران زندان یا مأموران نهادهای امنیتی شکنجه می‌شود، دستگاه قضایی به دفاع از قربانی برمی‌خیزد.

معین خزائلی می‌گوید: «در ایران مأموران دستگاه قضایی خود عامل شکنجه‌اند. گزارش‌ها و روایت‌های زیادی وجود دارد



این شورا با مضحک‌ترین بهانه ممکن مصوبه را رد کرد. بهانه شورای نگهبان این بود که تصویب این کنوانسیون به افزایش هزینه عمومی از نظر مالی منجر می‌شود و دولت توان پرداخت آن را ندارد. حتی وقتی مجلس مجدداً در واکنش به ایراد شورای نگهبان مصوبه را با قید اینکه «اگر بار مالی برای دولت ایجاد نکند» تصویب کرد، شورای نگهبان باز به همین دلیل آن را رد کرد. پس از مجلس ششم هم که مجلس به طور کامل در اختیار نیروهای وابسته به نهادهای امنیتی و رهبر جمهوری اسلامی قرار گرفت و طرح به کل از دستور خارج شد.»

به گفته خزائلی این عملکرد به روشنی نشان می‌دهد در مجموعه حاکمیت در ایران نسبت به کنوانسیون جهانی منع شکنجه، نادیده‌انگاری عمدی وجود دارد:

«در این میان جدای از وجوب حفظ نظام اسلامی و بی‌ارزش بودن کرامت انسانی برای نظام جمهوری اسلامی و مأمورانش، عدم منع شکنجه در ایران یک توجیه فقهی دارد. براساس این توجیه، بر مبنای احکام فقهی، ترجیح بر دفع افسد به فاسد است. یعنی اگرچه اعمال شکنجه اقدامی نادرست است اما اگر به واسطه آن از وقوع بدتری جلوگیری شود، اعمال آن ایرادی ندارد.»

از سوی دیگر اما پیوستن به کنوانسیون منع شکنجه به معنی مسئولیت در برابر دیگر اعضای محلق شده به این کنوانسیون است. با توجه به اینکه جمهوری اسلامی از وقوع موارد گسترده شکنجه در زندان‌های خود و استفاده سیستماتیک از آن کاملاً آگاه است، طبیعی است که به این کنوانسیون نمی‌پیوندد.

از اینکه قاضی، دادستان یا مأموران دادستانی خود شخصاً در شکنجه جسمی یا روانی متهم دست داشته یا بر آن نظارت داشته‌اند یا دست‌کم از وقوع آن آگاه بوده‌اند. روشن است نهادی که خود عامل شکنجه است، هیچ‌گاه علیه خود اقدام نمی‌کند.» به گفته این حقوقدان مقیم سوئد، عامل تأثیرگذار دیگر این است که دستگاه قضایی جمهوری اسلامی از اساس ادعای وقوع شکنجه را نمی‌پذیرد تا مجبور نباشد وارد روند رسیدگی قضایی در آن شود: «در مواردی هم که فردی در اثر شکنجه کشته شده، مانند ستار بهشتی، موضوع صرفاً به یک سرباز یا درجه‌دار خرد محدود مانده و نظام‌مند و سیستماتیک بودن شکنجه هیچ‌گاه از سوی دستگاه قضایی و نهادهای امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی پذیرفته نشده است.»

با توجه به گزارش موارد متعدد شکنجه و حتی مرگ افراد زیر شکنجه در طول سال‌های گذشته، نهادهای مختلف بین‌المللی از جمله شورای حقوق بشر سازمان ملل مدت‌هاست از ایران می‌خواهند کنوانسیون جهانی منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز را امضا کند اما جمهوری اسلامی از پیوستن به این کنوانسیون خودداری می‌کند.

معین خزائلی در توضیح چرایی این امر می‌گوید مجموعه حاکمیت به ویژه رهبری و نهادهای تحت امرش مانند قوه قضاییه و سازمان‌های امنیتی و انتظامی عملاً اثبات کرده‌اند که علاقه‌ای به پیوستن به این کنوانسیون ندارند.

او در ادامه می‌گوید: «در مرداد ۱۳۸۲ زمانی که مجلس ششم این کنوانسیون را تصویب کرد و برای تأیید به شورای نگهبان فرستاد،

شکنجه برای اعتراف

یکی از دلایل شکنجه کردن بازداشت‌شدگان، گرفتن اعتراف از آنان است. بر مبنای این «اعترافات اجباری» است که احکام قضایی صادر می‌شوند و چه بسا متهم را به کام مرگ می‌برند. با توجه به اینکه بسیاری از محکومان بر مبنای اعتراف‌های گرفته شده زیر فشار و شکنجه محکوم می‌شوند، سوال این است که این اقرارها چقدر وجاهت قانونی دارند؟ از سوی دیگر آیا راهی برای پیگیری این مسأله وجود دارد و می‌شود راه چاره‌ای برای آن اندیشید؟

معین خزائلی در پاسخ به این سوال می‌گوید: «همان‌طور که اصل ۳۸ قانون اساسی نیز اعلام کرده، اقرار و شهادت ناشی از شکنجه ارزش قانونی ندارد و در نتیجه نمی‌تواند مستند اثبات جرم و صدور حکم قرار گیرد اما شاهد هستیم که در عمل اقرار و شهادت در نتیجه شکنجه، یکی از اصلی‌ترین ادله اثبات جرم و صدور حکم در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی است. اصلی‌ترین علت این مسأله همان سیاست انکار از پایه است. یعنی اینکه وقوع شکنجه از پایه و اساس انکار می‌شود و در نتیجه اقرار و شهادت موجود سفیدسازی شده و قانونی تلقی می‌شود.» با توجه به اینکه اقرار در قوانین جمهوری اسلامی اولین و مهم‌ترین ادله اثبات جرم است، با اعمال شکنجه و گرفتن اعتراف اجباری و سپس انکار اجباری بودن آن، هر حکمی که باب میل دستگاه قضایی باشد علیه افراد صادر می‌شود.

روند قانونی شکایت از شکنجه اما همان روندی است که در مورد شکایت معمولی وجود دارد.

او می‌گوید: «در زمانی که اعترافی به واسطه شکنجه اخذ شده و در دادگاه در حال استفاده است، انکار اعتراف و تأکید بر وقوع شکنجه راهی ست برای جلوگیری احتمالی از به کار گرفته شدن اعتراف اجباری. مسأله اما اینجاست که دستگاه قضایی جمهوری اسلامی اساساً به ادعای شکنجه ورود نمی‌کند یعنی اغلب حتی حاضر نیست موضوع را بررسی کند و اگر هم بررسی کند، وقوع شکنجه تکذیب می‌شود؛ به ویژه اگر پرونده امنیتی یا سیاسی باشد. در این مورد می‌توان پرونده [اسماعیل بخشی و سپیده قلیان](#)، از بازداشت‌شدگان اعتراضات هفت‌تپه را مثال آورد.»

به این ترتیب از آنجا که راه قانونی مبارزه با شکنجه و اقرار اجباری در ایران باز نیست، به نظر می‌رسد بهترین روش برای ایستادن در برابر آن، رسانه‌ای کردن موضوع و اعلام عمومی آن است.

معین خزائلی می‌گوید: «با رسانه‌ای کردن موضوع، دست‌کم حقیقت آنچه در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد، افشا می‌شود.»



پاسخ به این پرسش دو بخش دارد: بخش اول این است که روال شکنجه به چه صورت بوده است. شکنجه در ایران قبل از انقلاب اغلب جسمی بوده و در اوایل انقلاب هم به همین شکل بوده ولی کم‌کم شکنجه از حالت سیاه جسمی به سمت شکنجه سفید رفت. شکنجه سفید به این شکل است که برای مثال یک شخص را بیندازند گوشه سلول انفرادی و ماه‌ها به سراغش نروند یا پی‌درپی اخبار بد به او بدهند. آنچه که در حال حاضر رواج بیشتری در ایران دارد شکنجه سفید است. البته این به معنای وجود نداشتن شکنجه جسمی نیست. در اغلب موارد شکنجه جسمی یا توسط افراد غیرمتخصص مانند پلیس فتا انجام می‌شود مانند مورد ستار بهشتی که به مرگ او ختم شد یا اگر توسط افراد متخصص انجام شود جنبه اقرار ندارد و برای ادب شدن و ایجاد رعب و وحشت است. به دو دلیل شکنجه جسمی یا سیاه برای اقرار نیست؛ یکی این‌که شکنجه سفید برای گرفتن اقرار بهتر است و دیگر این‌که وقتی دادگاه‌ها مستقل نیستند نیازی به محکم بودن پرونده نیست و نیازی هم برای مدرک‌سازی وجود ندارد چون هر گزارشی که نیروی امنیتی بدهد دادگاه غیرمستقل از آن برای مجازات استفاده می‌کند. از نظر من دردی که شکنجه سفید بر روح و روان فرد وارد می‌کند بسیار سخت‌تر از دردی است که بر جسم وارد می‌آید. ایران شکنجه افراد را انکار می‌کند همان‌طور که هیچ کشور دیگری به شکنجه اقرار نمی‌کند. اثبات آن هم مشکل است چون نیازمند شواهد است.

وقتی که بازجو با زندانی تنهاست و او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد کسی حضور ندارد. در واقع با وجود دوربین مداربسته هم نمی‌توان شکنجه را اثبات کرد چون در مواردی با وجود دوربین مداربسته در محل، حاضر به تحویل فیلم آن به عنوان مدرک نشده‌اند. اگر هم آثار ضرب و جرح بر بدن شخص وجود داشته باشد برای بردنش به دادگاه منتظر می‌شوند تا بهبود پیدا کند و اگر هم ردش باقی بماند می‌گویند از کجا معلوم که مامور دولت او را زده باشد و این درحالی‌ست که نه تنها به حرفت رسیدگی نمی‌کنند بلکه اتهام هم می‌زنند.

دو موردش را سرخ دارم: عبدالفتاح سلطانی اوایل دهه هشتاد در مطبوعات اعلام کرد که موکلین ملی‌مذهبی‌اش شکنجه شده‌اند و نتیجه‌اش به زندان محکوم شدن این وکیل دادگستری برای نشر اکاذیب بود و دیگری برای پرونده خودم

شکنجه؛ از اعمال تا اثبات



عسل همتی

روانی بر شخصی وارد شود شکنجه است.

ماده اول اعلامیه حمایت از کلیه افراد در مقابل شکنجه و سایر افزارها و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز مصوب مجمع عمومی سازمان ملل (نهم دسامبر ۱۹۷۵) تعریف کامل‌تری دارد که در آن آمده: شکنجه در واقع هر فعل عمدی‌ای است که سبب درد و رنج شدید جسمانی یا روانی یک فرد شود برای انگیزه‌ای چون کسب اطلاعات یا اقرار که توسط ماموران دولتی انجام می‌شود. این اعلامیه مبنای تعریف خود از شکنجه را رنج ماموران دولتی و حکومت به افراد بیان کرده، اما در سایر تعاریف، شکنجه آزار و اذیت هر فرد نسبت به فردی دیگر می‌تواند باشد. اصل ۳۸ قانون اساسی شکنجه را منع کرده ولی نه مصداقی برایش گفته و نه تعریفی ارائه داده است. در جمع‌بندی قوانین این‌گونه می‌توان گفت که هر رفتاری اعم از ضرب و جرح، ضرب و شتم و توهین، تهدید، تحقیر روانی و جسمانی شکنجه محسوب می‌شود.

در بزنگاه‌هایی از تاریخ ایران پس از انقلاب شاهد روایت‌های زندانیان از شکنجه شدن در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها بوده‌ایم؛ با این حال حکومت ایران همواره شکنجه را منکر شده، اثبات شکنجه چه سازوکارهایی را می‌طلبد و چه دشواری‌هایی دارد؟

مهر ۱۳۵۸ شماری از نمایندگان مجلس خیرگان در جلسه تصویب اصل ۳۸ قانون اساسی مناظره‌ای داشتند که نشان از تفاوت دیدگاه‌ها بین مقام‌های حکومت در مورد شکنجه داشت. برخی مانند آیت‌الله علی مشکینی معتقد بودند در مواردی از راه شکنجه می‌توان به اطلاعات متهمان دست پیدا کرد و برخی مانند آیت‌الله حسینعلی منتظری می‌گفتند: «گناهکار آزاد شود بهتر از آن است که بی‌گناهی آزار شود.»

در این شماره «حقوق ما» با محمد اولیایی فرد حقوق‌دان و عضو اتحادیه بین‌المللی وکلا، در مورد شکنجه در قوانین ایران و دشواری‌های اثبات آن برای متهمان و وکلای آن‌ها گفت‌وگو می‌کنیم.

تعریف حقوقی شکنجه چیست و در قوانین ایران چه افعال یا اعمالی را مصداق شکنجه می‌دانند؟

سه منبع مهم برای تعریف شکنجه وجود دارد: یکی اساس نامه دیوان کیفری بین‌المللی است که گفته است: شکنجه عبارت است از ایراد عمدی درد یا رنج شدید اعم از جسمانی یا روانی علیه شخصی که در بازداشت یا کنترل است. کنوانسیون منع شکنجه هم تعریف کوتاه‌تری ارائه داده که می‌گوید: هر عملی که از طریق آن به‌طور عامدانه درد یا رنج شدید جسمانی یا

کشور آمریکا در دوران ترامپ از شورای حقوق بشر بیرون آمد و حالا دوباره دارد برمی‌گردد. دلیل عمده ایران برای نپیوستن به این کنوانسیون این است که با عضویت در آن بیشتر زیر ذره بین قرار می‌گیرد و مجبور به قبول کردن بازرسی می‌شود و باید که قوانینش را منطبق با قوانین بین‌المللی بکند.

یکی از دلایل عمده ایران برای نپذیرفتن عضویت این کنوانسیون مجازات‌های حدود و قصاص است. برای مثال در این قوانین اگر فردی چهار بار شرب خمر بکند مجازاتش اعدام است و مجازات دزدی قطع دست و پا است.

ایران با عضویت در این کنوانسیون مجبور است که مجازات‌های حدود و قصاص را بردارد که با توجه به این‌که این مجازات‌ها ریشه در شرع دارد نمی‌تواند و نمی‌خواهد آن‌ها را بردارد.

در نفی و اعتراض به شکنجه تاکنون چه کارهای حقوقی مهمی انجام شده است؟

می‌توان به حقوق شهروندی اشاره کرد که در آن گفته شده که چشم‌بند نباید بسته شود، بازجویی از پشت سر نباید انجام شود و توهین و تحقیر ممنوع است. از طرفی قوه قضاییه هم بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی داده است. از عمده‌ترین این کارها شاید بتوان به لایحه منع شکنجه مجلس شورای اسلامی در شهریورماه ۱۳۸۲ اشاره کرد که از طرف شورای نگهبان به دلیل مغایرت با شرع اسلام رد شد. اسم این‌ها را می‌توان «کار» گذاشت و باقی همه در قالب اعتراض بوده است.



آیا خود مجازات نوعی شکنجه محسوب می‌شود یا نه؟

به لحاظ تئوری مفهوم مجازات با شکنجه متفاوت است، مجازات یک موضوع پیش‌بینی شده در قانون در مقابل یک جرم است اما شکنجه یک رفتار غیرقانونی است اما گاهی این مجازات آنقدر خشن است که در زمره شکنجه قرار می‌گیرد مثل بریدن اعضای بدن.

جمهوری اسلامی چرا به کنوانسیون جهانی منع شکنجه نمی‌پیوندد؟

پیوستن به این‌گونه از کنوانسیون‌ها اختیاری است. برای مثال

چيست و چرا به آن اصرار دارند؟

دو هدف کلی برای اعمال شکنجه وجود دارد که اولین آن برای مدرک‌سازی و گرفتن اقرار دروغ است برای این‌که در دادگاه ثابت کنند که خودش به انجام فلان گناه اقرار کرده. دیگری برای ارباب فرد و جامعه است تا شخص پس از آزادی دیگر به انجام دوباره آن کار اقدام نکند. در اداره آگاهی شکنجه وجود دارد و قاضی نیز از آن مطلع است. در حقیقت به کرات از شکنجه جسمی برای بخش جرایم عمومی استفاده می‌شود اما برای مجرمین سیاسی سعی می‌کنند علاوه بر شکنجه جسمی از شکنجه سفید هم استفاده کنند.

اتفاق افتاد که در شعبه پانزده به قاضی صلواتی گفتم که موکلم شکنجه شده است و این قاضی بدون رسیدگی به موضوع به نماینده دادستان گفت تا به اداره اطلاعات گزارش دهد و این اداره علیه من برای نشر اکاذیب شکایت کرد و خب این نتیجه اعتراض به شکنجه است.

شکنجه متهمان معمولاً در چه دوره‌ای از محکومیت بیشتر شایع است و دلیل آن چیست؟

شکنجه برای گرفتن اقرار و محکومیت است؛ بنابراین از لحظه دستگیری ممکن است که شخص مورد شکنجه قرار بگیرد تا زمانی که پرونده‌اش به دادگاه برود. وقتی به دادگاه برود در آنجا متهم با کارنامه سیاهی که از او درست کردند و تحویل قاضی داده‌اند مقابل قاضی می‌ایستد و حالا با این دستگاه قضایی ما در دادگاه انقلاب هرچه متهم بگوید که این اعترافات تحت شکنجه بوده است توجهی نمی‌کنند؛ پس شکنجه برای مدرک‌سازی است و اثبات جرم. اما گفتمی است که در مواردی حتی پس از دادن حکم هم شکنجه اتفاق افتاده. برای مثال در انتخابات سال ۱۳۸۸ یک نفر پس از گرفتن حکم در زندان نامه‌ای نوشت مبنی بر این‌که شکنجه شده است و این شخص تحت شکنجه بدی هم قرار گرفته بود. پس از نوشتن این نامه دوباره مورد ضرب و جرح قرار گرفت که در واقع شکنجه کردن او تنبیهی بوده و نه برای اقرار و می‌توان گفت که از این ابزار برای تنبیه هم استفاده می‌کنند.

با توجه به این‌که خودتان تجربه شکنجه شدن داشته‌اید، روایت شما به عنوان یک حقوق‌دان چیست و شکنجه شما چگونه بوده است؟

شکنجه‌ای که برای من اعمال شد از نوع شکنجه سفید بود. سلول انفرادی، تحقیر، توهین و تهدید. همان‌طور که پیشتر هم گفتم شکنجه همیشه برای اقرار نیست و در بسیاری موارد برای تحقیر و شکستن است که برای من هم مانند خیلی‌های دیگر اتفاق افتاد.

در قوانین ایران به صراحت آمده که «اقرار تحت شکنجه اعتبار حقوقی ندارد»، قصد ضابطین دادگستری از اعمال شکنجه

شکنجه در ایران؛ قوانین ناکارآمد و نهادهای قانون گریز



جواد عباسی توللی

می‌گردد و چنانچه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستوردهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت.»

کارشناسان علم حقوق اما انتقادهایی را بر این اصل و ماده قانونی وارد می‌دانند. به باور این کارشناسان ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی چند ایراد اساسی دارد: اول اینکه در این ماده قانونی تنها «اذیت و آزار بدنی متهم جهت گرفتن اقرار» جرم انگاری شده و سایر مصادیق شکنجه در آن لحاظ نشده است. اشکال دوم این است که در این قانون تمهیداتی برای جلوگیری از به‌کارگیری شکنجه بدنی علیه «متهم» به‌عنوان فردی که از او شکایت شده، پیش بینی شده است. در حالی که در اصل ۳۸ قانون اساسی تأکیدی بر جایگاه افراد برای مصون ماندن از شکنجه نشده است.

گذشته از خلاءهای قانونی برای جلوگیری از اعمال شکنجه در ایران، به نظر می‌رسد اقدامات فراقانونی نهادهای امنیتی و مراجع قضایی در امتناع از اجرای همین قوانین نیم‌بند هم سبب شده تا در حال حاضر شکنجه در بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌های ایران بدل به امری رایج شود.

حقوق ما برای بررسی بیشتر موضوع شکنجه در ایران، با طرح چند پرسش به سراغ رها بحرینی، حقوق‌دان و پژوهشگر سازمان عفو بین‌الملل رفته است.

در جامعه جهانی، جمهوری اسلامی ایران از معدود کشورهایی است که در کنار عربستان، سومالی، پاکستان و افغانستان همچنان از پذیرش کنوانسیون منع شکنجه سازمان ملل خودداری می‌کند. از میان جامعه بین‌الملل، تاکنون بیش از ۱۶۰ کشور به این کنوانسیون ملحق شده‌اند.

مقامات حکومتی ایران در سال‌های گذشته اما همواره مدعی شده‌اند که قوانین داخلی کشور برای جلوگیری از اعمال شکنجه در بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌ها کفایت می‌کند. یکی از مواد قانونی مورد تأکید این مقامات هم اصل ۳۸ قانون اساسی است که به موجب این اصل: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

همچنین ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ نیز به‌عنوان ضمانت اجرایی اصل ۳۸ قانون اساسی در نظر گرفته شده است.

در این ماده قانونی آمده: «هر یک از مستخدمین و مامورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم

که هر یک از مستخدمین و مامورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد. در اینجا می‌بینیم که اصلاً از اصطلاح شکنجه استفاده نشده و تنها به آزار و اذیت بدنی اشاره دارد. همچنین شکنجه در اینجا محدود شده به مسأله اعتراف‌گیری و نه آزار و اذیت‌هایی که با اهداف دیگری مثل تهدید و ارعاب می‌تواند صورت بگیرد و مهم‌تر از همه به بحث آزار و اذیت روحی اصلاً اشاره‌ای نشده است. این در حالی است که طبق قوانین بین‌المللی شکنجه شامل اعمال درد و رنج شدید روانی هم می‌شود. مثل تهدید افراد به اعدام، تهدید آن‌ها به قتل، تهدید به قطع عضو یا آزار و اذیت خانواده‌ها اگر در شرایط پرآزار صورت بگیرد و مکرراً اعمال شود مثلاً در جریان بازجویی و نگهداری در انفرادی، می‌تواند مصداق شکنجه باشد.

- بسیاری از محکومان، بر مبنای اعترافات اخذ شده زیر فشار و شکنجه محکوم می‌شوند. این اعترافات چقدر وجاهت قانونی دارند و چگونه می‌توان مسأله شکنجه‌های اعمال شده را پی‌گیری کرد؟

بحرینی: مسأله دیگر که باز هم برمی‌گردد به ضعف قوانین موجود، این است که با وجود اینکه در قانون مجازات اسلامی و در قانون آیین دادرسی کیفری عنوان شده اعترافاتی که تحت اکراه و اجبار شکنجه و یا اذیت و آزار روحی یا جسمی اخذ شود، فاقد ارزش و اعتبارند و در ماده ۱۶۹ قانون مجازات اسلامی همین بند آمده که اقرارهایی که تحت آزار و اذیت‌های روحی یا جسمی اخذ شوند فاقد ارزش و اعتبارند و دادگاه مکلف است از متهم تحقیق مجدد نماید، هیچ پروسه یا فرایندی با جزییات در قانون تعریف نشده است که این تحقیق باید به چه صورتی باشد و دادگاه دقیقاً باید چطور بررسی کند که اقرار تحت شکنجه صورت گرفته است؟

در بسیاری مواقع می‌بینیم که قضات به سلیقه خود وقتی متهم، بحث اعمال شکنجه را مطرح می‌کند، فقط ادعا می‌کنند که شکنجه ثابت نشده بدون اینکه دستور انجام هیچ‌گونه تحقیقاتی را صادر کند و به اقراری که به گفته متهم تحت شکنجه اخذ شده، استناد می‌کنند. این برمی‌گردد به خلاء قانونی موجود که مشخص نیست محض مطرح شدن

- با توجه به اینکه منع قانونی برای شکنجه در قانون اساسی و قوانین کیفری ایران وجود دارد، باز هم گزارش‌های متعدد نهادهای حقوق بشری از رواج گسترده شکنجه در بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌های ایران حکایت دارد. به نظر شما چرا قانون نتوانسته جلوی اعمال شکنجه را در ایران بگیرد؟ بحرینی: با دو معضل مواجه‌ایم. از یک طرف قوانین موجود در ایران در خصوص شکنجه بسیار ناکارآمد هستند و منطبق با استانداردهای بین‌المللی نیستند و از طرف دیگر عدم اجرای همین قوانین معیوب موجود است. اگر همین قوانین هم رعایت می‌شد ما با پدیده شکنجه روبرو نبودیم.

از نظر ضعف‌های قانونی که وجود دارد هرچند در اصل سی و هشتم، کسب اطلاعات ممنوع شده ولی در هیچ کجا از قوانین ایران با تعریف دقیقی از شکنجه روبرو نیستیم بدین معنی که اصطلاح شکنجه در قانون اساسی به کار رفته ولی در هیچ جای دیگری تعریف نشده است.

به علاوه باید به این موضوع هم اشاره کرد که چه در قانون اساسی و چه در سایر قوانین جاری در ایران، دائماً از اصطلاح شکنجه یا آزار و اذیت بدنی به قصد گرفتن اقرار یا کسب اطلاعات اشاره شده در حالی که بر اساس قوانین بین‌المللی اعمال هرگونه رنج و درد شدید به فرد با هدف کسب اطلاعات یا تنبیه، ارعاب، تهدید و یا تبعیض‌گذاری مصداق شکنجه است. این در حالی است که در قوانین ایران فقط به آزار و اذیت‌هایی اشاره شده که با هدف اعتراف‌گیری اعمال می‌شود و بنابراین بسیاری دیگر از آزار و اذیت‌هایی که افراد مثلاً در زندان با آن روبرو هستند و ربطی به گرفتن اعتراف ندارد عملاً مدنظر قرار نمی‌گیرد.

مسأله دیگر این است که در قانون مجازات اسلامی مجدداً به مسأله هرگونه اقراری که تحت اکراه، اجبار، شکنجه و یا اذیت و آزار روحی یا جسمی اخذ شود اشاره کرده و اینکه اینها فاقد ارزش و اعتبار است ولی در رابطه با مجازات شکنجه نیز هیچ جایی در قوانین ایران جرمی تحت عنوان شکنجه وجود ندارد.

طبق قوانین بین‌المللی باید تمام دولت‌ها قوانینی در حوزه کیفری تعریف و تبیین کنند که با شکنجه به عنوان یکی از شدیدترین جرایم برخورد شود. در حالی که در قانون مجازات اسلامی ایران ما فقط به نمونه‌هایی از رفتارهایی که می‌تواند مصداق شکنجه باشد برمی‌خوریم که جرم‌انگاری شده است. برای نمونه در ماده ۵۷۸ مجازات اسلامی عنوان شده



شکنجه، دادگاه چه وظایفی دارد و بار اثبات شکنجه به دوش متهم می‌افتد. هرچند که حتی آن فضا را برای اثبات کردن متهم و وکیلش فراهم نمی‌کنند. در حالی که طبق قوانین بین‌المللی به محض اینکه بحث اعمال شکنجه مطرح می‌شود، وظیفه دادگاه این است که فوراً اظهارات را کنار گذاشته و دستور انجام تحقیقات مستقل، جامع و موثر را بدهد و این وظیفه دادستانی است که باید ثابت کند این اقرار به صورت آزادانه و داوطلبانه کسب شده است.

مجدداً با همین مشکلات در قانون آیین دادرسی کیفری هم روبرو هستیم. در ماده ۳۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مطرح شده که باید دادگاه اطمینان حاصل کند که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در اقرار وجود ندارد، اقرار صحیح است و به صورت اختیاری داده شده و اگر آنطور که در ماده ۳۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری آمده، اگر تردید در صحت اقرار وجود داشته باشد، دادگاه باید شروع به تحقیقات کند ولی مجدداً ساز و کار این تحقیقات در قانون تعریف نشده است.

مسئله اجرای قانون در ایران معضل اساسی و ساختاری است. حتی همین قوانین نیم‌بند نیز رعایت نمی‌شود. نه شاهد تحقیقات در مورد افرادی که مورد آزار و اذیت جسمی شده‌اند و خاطیان به شش ماه تا سه سال زندان محکوم شوند، بوده‌ایم و نه می‌بینیم که دادگاه‌ها حتی به صورت سلیقه‌ای و ناکافی نیز تحقیقاتی را انجام دهند.

دلایلی که باعث می‌شود که حتی همین قوانین ناکارآمد هم اجرا شوند بر می‌گردد به ضمانت‌های اجرایی که باید در هر نظام قضایی وجود داشته باشد تا از شکنجه جلوگیری شود. از مهم‌ترین این ضمانت‌ها دسترسی به وکیل در زمان بازجویی است و بی‌اعتبار دانستن هرگونه اظهاراتی که بدون حضور وکیل در زمان بازجویی کسب شده است. چنین مواردی قرار بود در آیین دادرسی کیفری اخیر وجود داشته باشد که اظهاراتی که برخلاف آیین دادرسی کیفری و اصولش کسب شود، فاقد اعتبار شود اما در مراحل آخر از متن قانون بیرون کشیده شد. این در واقع نشان می‌دهد که اعمال نفوذی صورت گرفته تا بهبودی در این زمینه صورت نگیرد.

از سوی دیگر، با وجود اینکه قانون آیین دادرسی کیفری اعلام کرده افراد در دوران تحقیقات، دسترسی به وکیل داشته باشند، در عمل رویه حاکم برای تمام پرونده‌ها این بوده که در مرحله تحقیقات، دادستانی به وضوح به خانواده و وکلا می‌گوید متهم در آن مرحله حق دسترسی به وکیل ندارد و این به همراه نگهداری متهمین در انفرادی، قطع ارتباط آنها با جهان بیرون و ممنوع الملاقات کردن آنها در دوران تحقیقات، همگی باعث این می‌شود که افراد در مقابل شکنجه آسیب‌پذیر باشند.

یک ضمانت اجرایی مهم دیگر برای جلوگیری از شکنجه، نگهداری افراد در بازداشت‌گاه‌های رسمی که زیر نظر



نهادهای قضایی باشد و به طور مستقل و موثر و مرتب از آن‌ها بازدید صورت بگیرد. در ایران اما این رویه بازدید مشخص نیست به چه صورت انجام می‌شود. به نظر می‌رسد که در بازداشت‌گاه‌های به اصطلاح امنیتی که تحت کنترل وزارت اطلاعات و سپاه هستند، به طور کلی بر این بازداشت‌گاه‌ها اختیار مطلق دارند و هیچ‌گونه بازدیدی صورت نمی‌گیرد و اگر هم بازدیدی صورت می‌گیرد، مقامات دادستانی عملاً از وظایف شان قصور می‌کنند و کاملاً به مجموعه شکنجه‌هایی که در این بازداشت‌گاه‌ها به صورت گسترده و نظام‌یافته صورت می‌گیرد، بی‌توجه هستند.

سال‌هاست که نهادهای مختلف بین‌المللی مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد از ایران می‌خواهند کنوانسیون جهانی منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی و تحقیق‌آمیز را امضا کند. چرا جمهوری اسلامی از پیوستن به این کنوانسیون خودداری می‌کند؟

بحرینی: کنوانسیون منع شکنجه وظایف مشخصی را بردوش مقامات ایرانی می‌گذارد. مهم‌تر از همه اینکه باید شکنجه رابه عنوان یک جرم در قانون تعریف کند و این تعریف بر اساس تعریف موجود در کنوانسیون باشد.

در کنوانسیون منع شکنجه مجازات‌هایی که مقامات ایرانی اعمال می‌کنند به وضوح مصداق شکنجه هستند. مقامات ایرانی با پیوستن به این کنوانسیون باید عملاً بپذیرند که شلاق، قطع عضو، سنگسار و مجازات‌های تحقیق‌آمیزی که در طی این دهه‌ها اعمال کردند را از قانون حذف کنند و به آن‌ها به عنوان شکنجه رسیدگی کنند.

یکی از دلایلی که همواره در نشست‌های حقوق بشر شورای سازمان ملل، ستاد حقوق بشر مطرح کرده، این است که آن‌ها این تغییر را نمی‌پذیرند و بنابراین به کنوانسیون نمی‌پیوندند. مهم است که اضافه کنم، هرچند جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون منع شکنجه نپیوسته ولی تقریباً تمام مسائل و وظایف حقوقی در رابطه با منع شکنجه به دوش آن‌ها هست، چراکه امروز ممنوعیت شکنجه به بخشی از قوانین عرفی بین‌المللی تبدیل شده است. یعنی حتی کشورها اگر عضو کنوانسیون منع شکنجه و میثاق بین‌المللی مدنی و سیاسی نباشند، باز هم مجاز به اعمال شکنجه نیستند و این شامل ممنوعیت مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی مثل شلاق و سنگسار و به صلیب کشیدن و قطع عضو هم می‌شود. قوانین عرفی سازمان ملل شامل همه حکومت‌ها می‌شود. از این جهت، مقامات جمهوری اسلامی زمانی که اقدام به صدور و اجرای این مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی بدنی می‌کنند، در حال ارتکاب جرم شکنجه هستند و اگر در حوزه جغرافیایی کشورهای متعهد به اصل صلاحیت جهانی قرار بگیرند، می‌توانند تحت پیگرد کیفری قرار بگیرند.



ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر

ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تماس با مجله: mail@iranhr.net